

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد / بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی = فرهنگی

بهرام رحمانی  
27 نومبر 2024

## معرفی کتاب جدید آقای ناصر زراعتی: «یادداشت‌های یک کتابفروش»!

کتاب جدید دوست عزیزم آقای ناصر زراعتی نویسنده و ...، تحت عنوان «یادداشت‌های یک کتابفروش»، اخیراً توسط ناشران «خانه هنر و ادبیات» و «کتاب ارزان» منتشر شده است. این کتاب ۳۴ عنوان دارد و در ۲۰۴ صفحه منتشر شده است؛ علاقه‌مندان می‌توانند آن را از طریق «کتاب ارزان» در استکهلم تهیه کنند. این کتاب روز شنبه ۳۰ نوامبر ۲۰۲۴ بین ساعت ۱۵ تا ۱۷، در محل کتاب ارزان با حضور خود نویسنده رونمایی خواهد شد. علاقه‌مندان می‌توانند در این جلسه، سئوالات خود را با نویسنده در میان بگذارند.



نویسندگان حرفه‌ای، به‌ویژه یادداشت‌نویسان، از همه وقت و هنر و توان خود بهره می‌گیرند که با ادبیات ساده‌ترین و بدون پیچیده و سرراست‌ترین شکل ممکن بنویسند و چندان به زیبانویسی و حواشی دیگر نمی‌اندیشند؛ زیرا می‌دانند که زیباترین جمله، سلیس‌ترین و ساده‌ترین جمله است.

آنان به خوبی می‌دانند که مخاطبان چندان وقت و حوصله درنگ در جملات و عبارات ندارند و می‌خواهند به سادگی مقصود نویسنده را دریابند و با اشتیاق کتاب را به پایان برسانند. بنابراین، به نظر من هر جمله‌ای که مفهوم‌گیری از آن نیازمند بازخوانی باشد، یک امتیاز منفی برای آن یادداشت است؛ مگر برای تامل بیشتر در معنای عمیق جمله!

ساده‌نویسی، به سه شرط، بهترین شیوه نویسنده‌گی است:

به اسلوب نوشتار پایبند باشد و به دام گفتار نویسی ناپسند و عوام‌پسند نیفتد؛

سادگی در عبارت‌پردازی بهانه‌ای برای سطحی‌نویسی و پیش پا افتاده علمی نشود.

صداقت، صراحت و صمیمیت، سه رکن یادداشت‌نویسی است؛ زیرا هر چه قالب نوشتار کوتاه‌تر باشد، فاصله نویسنده با خواننده کمتر است؛ بنابراین به صمیمیت و صداقت بیشتری نیاز است.

\*یادداشت به دلیل کوتاه بودن آن (نسبت به کتاب و مقاله)، بدون نقشه‌ای سنجیده و ظریف برای چپ‌نویس و پیش‌برد مطالب، در واقع یادداشت نیست؛ بخشی از یک مقاله یا کتاب است.

\*بر خلاف کتاب و مقاله، یادداشت‌نویسی باید پیوسته و در فاصله‌های کوتاه باشد؛ وگرنه رشته ارتباط میان نویسنده و خواننده پاره می‌شود. یادداشت‌نویس‌ها، بیش از نویسندگان کتاب و مقاله، به خواننده بالفعل نیاز دارند.

\*یادداشت‌نویسی هنر نویسندگان حرفه‌ای است. در میان مهارت‌های نویسنده‌گی، آنچه بیش از همه یادداشت‌را خواندنی می‌کند، غنای واژگانی است.

هر یادداشت مجموعه‌ای از نکات است، هر نکته ارزشی مستقل در رابطه با موضوع یادداشت دارد، اگرچه که در کنار دیگر نکات، یک کلیت برای یادداشت می‌سازند. نکات اصلی یادداشت به ترتیب و توالی در پی هم می‌آیند.

در یادداشت برخلاف مقاله‌های علمی نویسنده می‌تواند عقیده، باور و تخیل خود را بیان کند. یادداشت‌جائی است برای شکوفائی خلاقیت. در یادداشت دست نویسنده بازتر است و می‌تواند موضوعات مختلف را از دریچه نگاه خود بررسی کند.

نوشتن یادداشت از کتاب‌ها و فیلم‌ها، و آنچه شما با آن‌ها تجربه کرده‌اید، هم برای مخاطب کاربردی و جالب است و هم به نویسنده کمک می‌کند تا به ذهن خود نظم ببخشید و آموخته‌های خود را تثبیت کند.



هر بخش این کتاب، به‌طور مجزا و مستقل جالب و خواندنی است. اما برای من، بخش «تصورهای گونه‌گون»، از همه جالب‌تر است که این بخش را در اینجا، با شما عزیزان در میان می‌گذارم.

### تصویرهای گونه‌گون

پشتِ در، روی دیوارها، قفسه‌های کتاب، همه‌جا، حتا کم‌کم دارد به سقفِ کتابفروشی هم می‌رسد، عکس‌های کوچک و بزرگ، سیاه و سفید یا رنگی شاعران و نویسندگان، هنرمندان و سینماگران، نقاشان و مجسمه‌سازان، فیلسوفان و فرهنگ‌ورزان و خلاصه، هر کس با کتاب و هنر و ادب و اندیشه سر و کار داشته و دارد، ایرانی و غیرایرانی، قدیم و جدید و... را چسبانده‌ام.

درست یادم نیست چرا و از چه هنگام این فکر به سرم زد. شاید یک روز حوصله کار کردن نداشتم، تنها هم بودم، چند تا عکس بُردیم و جایی کنار هم چسباندم. دیدم انگار فکر بدی نیست. نوعی کُلاژ شد!

وانگهی، احساس تنهائی هم نمی‌کنم: تمام دوستان قدیم و جدید دور و بَرَم هستند و نگاهم می‌کنند و نگاهشان می‌کنم؛ چه آن‌ها که از این دنیا رفته‌اند و چه آنان که هنوز هستند و عمرشان دراز باد!

به این ترتیب، این فضای کوچک، این کتابفروشی که البته بیشتر نوعی دفتر کار است و کنجی آرام و خلوت برای نشستن و نوشتن یا تویین ویدئو و دیدار دوستان و گاهی هم کلاس درس (البته خصوصی... چون اگر کمی عمومی شود، غیر از کمبود جا، کارچندان خوب پیش نمی‌رود، به دلایل گونه‌گون...) برای خودش، «شخصیت» (کاراکتر) و نوعی ویژگی پیدا کرده است که هر کس وارد می‌شود (چه ایرانی، چه سویدنی و چه از هر جای دیگری)، چند لحظه چشم می‌گرداند به دور و برش و بعد، با لبخند رضایت بر لب، می‌گوید:

- چقدر دلنشین!

\*

### یک

آمده (از آن ضدچپ‌هاست.)، چشمش افتاده به عکسی از چه گوارا روی دیوار، لابه‌لای انبوه عکس‌های دیگر.

می‌گوید: «می‌بخشید آ... جناب! توصیه می‌کنم این عکس رو وَردارید!»

می‌پرسم: «چرا؟»

- خُب... درست نیست... این سویدنی‌ها که از این جا رَد می‌شن... صورت خوشی نداره... البته، من قصد فضولی ندارم...

برای صلاح خودتون می‌گم...

فقط نگاهش می‌کنم.

چه باید بگویم؟

می‌گویم: «بعله...» و مشغول کارم می‌شوم.

می‌رود و دیگر نمی‌آید.

\*

### دو

آمده (از آن هموطنانی است که دچار هیستری ضدیت با مذهب شده‌اند.)، چشمش افتاده به یک جلد قرآن و یک جلد «نَهجُ البلاغه».

با لحنی - آمیزه ای از تحکم و تأثر و تحقیر و سرزنش - می‌گوید: «ای آقا! از شما دیگه انتظار نداشتیم... این مزخرف‌ها این‌جا چی‌کار می‌کنه؟»

می‌گویم: «این‌جا، کتابفروشیه. شما هر نوع کتابی بخواید، هست. این‌ها هم ناسلامتی کتابند.»

نیم‌ساعتی، در مذمتِ دین و مذهب و اعتقاد و ایمان و لزوم مبارزه برای نابودی این‌گونه خرافات (البته فقط منظورش همان «اسلام عزیز» است!) برایم می‌رود بالای منبر و چیزهایی را که پراکنده خوانده یا از این تلویزیون‌ها و رادیوهای گوناگون ریز و درشت شنیده، همراه مقدارِ معتابهی دشنام‌های غلیظ و شداد، تحویلِ گوش‌های مظلوم بنده می‌دهد و چون می‌بیند به دامش نمی‌افتم و دروازه «بحث» را نمی‌گشایم و خود را سرگرم جابه‌جا کردن کتاب‌ها و تلفن زدن و این‌جور کارها می‌کنم، با لب و لوجه آویزان، خداحافظی سردی می‌کند و می‌رود تا حتماً در اولین فرصت، جای دیگری، با یکی از ایرانیانِ غیورِ مانند خود، در مذمتِ روشنفکران و خائن بودن ایشان سخن‌ها بگویند.

\*

سه

آمده (از آن هم‌میهنانِ ناسیونالیستِ دوآتشفه و دشمن «چپ» است.)، در یکی از قفسه‌ها، چشمش افتاده به چند جلد از کتاب‌های مارکس و انگلس.

با صدائی غرّاً می‌گوید: «استاد! این‌ها دیگه پس از سقوطِ کمونیسم و شوروی، به زباله‌دادن تاریخ ریخته شده... شما بیخود قفسه‌هاتون رو اشغال و معطل کرده اید.»

به احترام بزرگتری - دست‌کم ده سالی از من بزرگتر است - برایش توضیح می‌دهم که: این «تاریخ» - متأسفانه یا خوشبختانه - «زباله‌دان» ندارد. در ضمن، چون من بر سر در این مغازه ننوشته‌ام که فقط نوع خاصی از کتاب در این کتابفروشی به فروش می‌رسد، همه نوع کتاب جایش در این قفسه‌ها هست.

و بعد، از سر شیطنت، عکس‌های مارکس، انگلس، تروتسکی، لنین، گرامشی، رُزا لوکزامبورگ و... را لابه‌لای عکس‌های چسبانده‌شده بر در و دیوار و قفسه‌ها نشانش می‌دهم تا «ای بابا!» بی‌بگوید و با سیگره‌های درهم، بی خداحافظی، برود بیرون تا به هر کس رسید، بگوید:

- این بابا هم توده‌انیه‌ها!

\*

چهار

هنوز وارد نشده، سلام و علیک نکرده، می‌گوید: «این دیگه چیه؟» و به مجله «هومان» (نشریه همجنس‌گرایان ایرانی که چند سال پیش، چند شماره از آن منتشر شد و بعد دیگر ادامه نیافت.) اشاره می‌کند که کنار چند مجله و نشریه دیگر قرار دارد.

پس از سلام، می‌گویم: «بردار نگاه کن... نشریه خوبیه اتفاقاً...»

چنان نگاهی - عاقل اندر سَفیه - سرکوب‌کننده، به چهره‌ام می‌اندازد که نگو.

می‌خندم و می‌گویم: «بیا بشین حالا... جای می‌خوای یا قهوه؟»

همان‌طور، همان‌جا ایستاده، می‌گوید: «خوبه؟!... مجله کونی‌ها خوبه؟!» و بعد، وقتی می‌بیند هنوز دارم می‌خندم، با خشم می‌گوید: «ببین دوست عزیز! (البته چندان «دوستان عزیز»ی هم با هم نیستیم!) این‌جا، یا جای منه، یا جای این‌جور آشغال‌ها!» (اشاره می‌کند به طفلک مجله «هومان»!)

می‌گویم: «این که به تو کاری نداره... واسه خودش نشسته اون‌جا...»

- پس، حضرتعالی می‌فرمائید بنده پرَم؟

- من کی این حرف رو زدم؟

- نه‌خیر... شما صریح نگفتی، ولی معنای حرفت همینه...

از همان‌جا که ایستاده، برمی‌گردد، بدونِ خداحافظی، می‌رود بیرون و در را محکم به‌هم می‌زند.

\*

## پنج

این دوستِ هنرمندِ من آن‌قدر ملاحظه‌کار است که وقتی گاهی می‌آید به کتابفروشی، دیدنِ من یا برای انجامِ کاری یا خریدنِ کتابی، اگر مراجعی وارد شود، آرام، خود را کنار می‌کشد تا جا باز شود و بعد، خود را مشغول نگاه کردنِ کتاب‌ها می‌کند و آن‌قدر ساکت و معقول و متین گوشه‌ای می‌ایستد که اگر قامتِ بلند و جسمِ ورزیده و اندامِ تنومندش نباشد، حتماً به چشم نمی‌آید.

اگر تلفن زنگ بزند، بلند می‌شود می‌رود بیرون، می‌ایستد توی پیاده‌رو، یا خیابان، کلیسای سمتِ راست را نگاه می‌کند یا کتاب‌ها و خنزرپنزرهائی را که پشتِ ویترین چیده یا آویخته‌ام.

هرچه هم به او می‌گویم: «مانعی نداره. من حرفِ خیلی خصوصی ندارم. آگه هم داشته باشم، اجازه بده من پرَم بیرون...»، لبخند می‌زند، سر تکان می‌دهد و می‌گوید: «نه... درست نیست.»

\*\*\*

## سخن پایانی

ناصر زراعتی، هنرمند، نویسنده و ناشر ایرانی که دهه‌هاست در سویدن زندگی می‌کند، فعالیت هنری خود را از ایران و از سال‌های پیش از انقلاب آغاز کرد. تبعید و زندگی در کشوری دیگر با شرایطی متفاوت هم او را دلسرد نکرد و از تلاش‌ها و فعالیت‌های فرهنگی و هنری وی نکاست.

وی طی چند در دهه‌های گذشته، در کنار داستان‌نویسی و نقد هنری، چندین مستند ساخته است. یکی از شناخته‌شده‌ترین این آثار مستند «صورتک‌ها» درباره زندگی و آثار نصرت کریمی، بازیگر، کارگردان و هنرمندی است که هرچند پس از انقلاب از ادامه کار سینمایی بازماند، اما آثاری که او پیش از سال ۱۳۵۷ تولید کرد، همچنان از بهترین تولیدات سینمایی ایران است. همچنین این هنرمند در این سال‌ها هنر خود را به شکلی دیگر ادامه داده که موضوع مستند «صورتک‌ها» کاری از ناصر زراعتی است.

زراعتی در مستندهای خود به سراغ هنرمندان، ادبا و بزرگان دیگری هم رفته است.

یادداشت، زنده‌ترین و به‌روزترین قالب نوشتاری است. از این قالب نوشتاری باید در طرح مسائل فکری، فرهنگی و سیاسی روز استفاده کرد و بررسی‌های جامع‌علمی و فرهنگی و اجتماعی را به قالب‌های دیگر، مانند کتاب و مقاله سپرد.

نهایتاً یادداشت‌نویسی بر خلاف تالیف کتاب و مقاله، نه سود مادی ندارد. البته کتاب و مقاله هم در جهان امروز، به ویژه در میان فارسی‌زبانان سود مادی ندارد. بنابراین یادداشت‌نویس در بند نام و نان نیست.

یادداشت سر اصل مطلب رفتن است. نویسنده یادداشت به ریشه‌های موضوع و واکاوی آن‌ها نمی‌پردازد، اگرچه که برای رفتن سر اصل مطلب و رساندن لب کلام در یادداشت، باید به این ریشه‌ها و عقبه و سابقه موضوع اشراف داشته باشد.

به‌منظرم آقای ناصر زراعتی به زیبایی و به روش علمی و تحلیلی، یادداشتهای خواندنی خود را تهیه و تنظیم و منتشر کرده است.

خواندن این کتاب را برای علاقه‌مندان کتاب توصیه می‌کنم.

سه‌شنبه ششم آذر - قوس - ۱۴۰۳ - بیست و ششم نومبر ۲۰۲۴

آدرس کتابفروشی و نشر ارزان در استکهلم:

**Helsingforsgatan 15, 164 78 Kista**

**Tel: +46 70 492 69 24**